

شخصی در بیابانی راه می رفت که از ابری صدایی شنید.

از ابوهیره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بِيَنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي بِقَلَّا مِنَ الْأَرْضِ، فَسَمِعَ صَوْتاً فِي سَحَابَةٍ: اسْقِ حَدِيقَةَ فُلَانَ، فَتَنَحَّى ذَلِكَ السَّحَابُ، فَأَفْرَغَ مَاءَهُ فِي حَرَّةٍ، فَإِذَا شَرَحَهُ مِنْ تِلْكَ الشَّرَاجِ قَدِ اسْتَوَعَبَتْ ذَلِكَ الْمَاءَ كُلُّهُ، فَتَسَبَّعَ الْمَاءُ، فَإِذَا رَجُلٌ قَائِمٌ فِي حَدِيقَتِهِ يُحَوِّلُ الْمَاءَ بِمِسْحَاتِهِ، فَقَالَ لَهُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، مَا أَسْمُكَ؟ قَالَ: فُلَانٌ، لِلَّاسْمِ الَّذِي سَمِعَ فِي السَّحَابَةِ، فَقَالَ لَهُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ لَمْ تَسْأَلْنِي عَنِ الْاسْمِ؟ قَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ صَوْتاً فِي السَّحَابَةِ الَّذِي هَذَا مَأْوِهُ يَقُولُ: اسْقِ حَدِيقَةَ فُلَانَ لِإِسْمِكَ، فَمَا تَصْنَعُ فِيهَا؟ فَقَالَ: أَمَا إِذْ قُلْتَ هَذَا، فَإِنِّي أَنْطَرُ إِلَيْهِ مَا يَحْرُجُ مِنْهَا، فَأَنْصَدَهُ بِلُثْنِهِ، وَأَكُلُّ أَنَا وَعِيَالِيَّ ثُلَّتَهُ، وَأَرْدُّ فِيهَا ثُلَّتَهُ»:

شخصی در بیابانی راه می رفت که از ابری صدایی شنید که می گفت: باع فلانی را آبیاری کن. آن ابر کنار رفت و آبش را در سنگلاخی سیاه خالی کرد. آب راهه ای، همه‌ی آن آب را در خود گرفت و آب به جریان افتاد. آن مرد، به دنبال آب رفت. مردی را دید که در باغش ایستاده بود و با بیل، آبیاری می کرد. به او گفت: ای بنده‌ی الله، اسمت چیست؟ باغبان، نامش را گفت؛ همان نامی که آن مرد از ابر شنیده بود. باغبان پرسید: ای بنده‌ی خدا، چرا نام مرا می پرسی؟ پاسخ داد: من از ابری که بارید، صدایی شنیدم که می گفت: باع فلانی را آبیاری کن و تو را نام برد. مگر تو چه می کنی؟ باغبان گفت: اینک که تو این را گفتی، (من نیز به تو می گویم چه می کنم)؛ من محصول باغ را می سنجم و یک سوم آن را صدقه می دهم، یک سومش را با خانواده ام می خورم و یک سوم دیگر را - برای زراعت- به باغ برمی گردم».

[صحیح است] [به روایت مسلم]

باری مردی در بیابان وسیعی بود که صدایی از ابری شنید که می گوید: باع فلانی را آبیاری کن؛ پس آن ابر از مقصد خود فاصله گرفت و آب خود را در سنگلاخی سیاه باراند؛ سپس آبراهه ای همه‌ی آب را در خود گرفت و جاری شد؛ آن مرد مسیر آب را دنبال کرد تا به مردی رسید که با بیل مشغول آبیاری جاهای مختلف باغش بود؛ پس به او گفت: ای بنده‌ی الله، اسمت چیست؟ گفت: فلان؛ همان اسمی را گفت که آن مرد از ابر شنیده بود؛ پس صاحب باغ به او گفت: ای بنده‌ی الله، چرا از اسمم پرسیدی؟ آن مرد گفت: از ابری که این آب، آب آن است صدایی شنیدم که می گفت: باع فلانی را آبیاری کن؛ و اسم تو را برد؛ چه عمل خیری در باغت انجام می دهی که مستحق این احترام شده‌ای؟ صاحب باغ گفت: اینک که تو این را گفتی، (من نیز به تو می گویم چه می کنم)؛ محصول باغ را در نظر می گیرم و یک سوم آن را صدقه می دهم، یک سوم آن را خود و خانواده ام مصرف می کنیم و یک سوم باقیمانده را در باغ برای زراعت استفاده می کنم.

<https://sunnah.global/hadeeth/fa/show/5776>